

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۳۹۱، ص ۲۱۴ - ۱۹۹

اخلاقیات در غزلیات بیدل

زهره محمدیان* - دکتر عباسعلی وفايي**

چکیده:

ادبیات فارسی اقیانوس بی‌کرانی از موضوعات و مفاهیم بلند آرمانی و انسانی است و در میان ادبیات ملل به همین دلیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از انواع ادبی حماسه، غنا، مرثیه، مدحیه، وصفیه و بسیاری از نوع‌های دیگر بهره‌مند است. یکی از مهمترین ارکان ادب فارسی پرداختن به مسائل انسانی و آرمانی است که ادب نفس از مهمترین آنها به شمار می‌رود. اخلاقیات که ریشه در باورهای تاریخی - اعتقادی دارد همواره مورد توجه و عنایت بسیاری از شاعران و نویسندگان بوده است ولی نوع پرداخت و نحوه بیان در آنها یکسان نیست و موضوعات نیز به دلیل تنوعی که در این مقوله وجود دارد بسیار است. همچنین نوع قالبهای شعری نیز در پرداختن به مسائل اخلاقی و معرفتی مهم است. این مقاله می‌کوشد تا موضوع اخلاق را در شعر بیدل

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی Zahra_5811@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی a_a_vafaie@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۶/۱

تاریخ وصول ۹۱/۳/۴

بررسی نماید؛ موضوعی که کمتر بدان پرداخته شده است، بویژه در غزل‌های بیدل که همواره به پیچیدگی زبانی و معنایی مشهور است.

واژه‌های کلیدی:

اخلاق، قناعت، عدم حرص، بیدل دهلوی، دنیاگریزی

مقدمه:

ز تازه‌رویی اخلاق ننگ‌زد بیدل بهار تا اثر رنگ و بوست می‌باشد

(بیدل، ۱۳۸۶: ۶۴۳)

گر به نرمی خو کند طبعت حلاوت صید توست هر کجا مومی است دام انگبین گردیده است

(همان: ۴۷۸)

اخلاق از مفاهیم کلیدی در زندگی بشری است و انسان با اخلاق و اخلاق نیز با انسان معنی و مفهوم پیدا می‌کنند. در آموزه‌های انسانی و اسلامی پیوسته سفارش به اخلاق مورد توجه بوده است. رسول اکرم (ص) که سرآمد و علت هستی است، علت بعثت خویش را اتمام مکارم اخلاق عنوان می‌کند: «أَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْإِخْلَاقِ» (نیشابوری، ۱۳۴۱: ۸) و در قرآن کریم به نیک‌خلقی و داشتن خلق عظیم توصیف شده است: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم / ۴) پس در قاموس دین و سنت پیامبری که خود به کمال اخلاق توصیف گشته است و هدف از رسالت خویش را اکمال مکارم اخلاق قلمداد می‌نماید؛ طبیعی است که پیروان این مکتب و رسالت، خویش را بدان نزدیک سازند. بیان مسائل مربوط به اخلاق در کتبی که بویژه در این‌باره تألیف شده‌اند، چندان غریب نمی‌نماید ولی حضور مفاهیم اخلاقی در شعر یا یک اثر غیر دینی جالب توجه است و این بیانگر کشش و گرایش نویسنده و سراینده آن اثر به مفاهیم اخلاقی است. گرچه عارفان به مبانی و مسائل اخلاقی آنگونه که سزاوار است

به تصریح نپرداخته‌اند اما اغلب آموزه‌های آنان در این محور قرار می‌گیرند. توجه به آثاری چون مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین کاشانی، کشف المحجوب هجویری، عوارف المعارف سهروردی، رساله قشیریه و... بیانگر این مطلب است. در میان شاعران نیز کم نیستند که در اشعار خود به این مهم توجه ویژه‌ای داشته‌اند و برخی آثار به ادب تعلیمی توجه خاصی داشته‌اند و به اشکال گوناگون به این مقوله پرداخته‌اند.

بیدل دهلوی از آن شاعرانی است که در نگاه نخست و آن هم در غزل شاید از نظر این عناصر چندان مورد عنایت خواننده نباشد ولی با الفت بیشتر در می‌یابد که بیدل توجه ویژه‌ای به مقولات اخلاقی دارد؛ آن هم در غزل که مسائل اخلاقی در آن آنگونه که در مثنوی و قصیده و قطعه رخ می‌نماید چندان مشهود نیست. در اغلب غزلیات بیدل مفاهیم اخلاقی خود را نشان می‌دهند که بی‌شک بر شمردن و توصیف آن‌ها خود رساله‌ای قابل توجه خواهد بود.

آنچه اخلاق خواننده می‌شود عبارت از ادبی است که از آن به عنوان ادب نفس یاد کرده‌اند که در قول و فعل خود را نشان می‌دهد چنانکه در مصباح الهدایه آمده است که: «لفظ ادب عبارت است از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال. و افعال بر دو قسم است: افعال قلوب و آن را نیت خوانند و افعال قوالب آن را اعمال خوانند و اخلاق و نیت منبت به باطن دارند و اقوال و اعمال منبت به ظاهر. پس ادیب کامل آن بود که ظاهر و باطنش به محاسن اخلاق و اقوال و نیات و اعمال آراسته بود؛ اخلاقش مطابق اقوال باشد و نیاتش موافق اعمال». (کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف اخلاق می‌نویسد که: «آن عملی است به آن که نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده او از او صادر می‌شود، جمیل و محمود بود». (طوسی، ۱۳۶۹: ۴۸)

سهروردی نیز بر این باور است که «وجد سرّ صفات اندرون است همچنان که طاعت سرّ صفات ظاهر است و صفات ظاهر حرکات و سکون است و سرّ صفات اندرون احوال است و اخلاق است». (سهروردی، ۱۳۸۶: ۹۵)

به هر حال غایت به کار بردن اخلاق، تهذیب درون و ایجاد بستری برای وصول به حقیقت و نیز تخلق به اخلاق الهی است تا آنجا که انسان به عنوان خلیفه خدا در روی زمین، درون و بیرونی پاک و خالص داشته باشد تا محل تجلی انوار رحمانی و کمالات انسانی باشد.

از غزلیات بیدل بر می آید که او به مسائل اخلاقی اعتقاد راسخی دارد و اخلاقیاتی که به کار داشت آنها صفای درون و بیرون را باعث است، فراوان مورد عنایت وی بوده است. توصیف و تبیین تمام آنها فراتر از ظرف و فرصت یک مقاله است ولی این مقاله می‌کوشد تا در حدّ مجال خود به توجهات بیدل در حوزه اخلاقیات اشاره نماید؛ مسائلی که توجه و به کار بردن آنها ثمرات فراوانی در اعتلای روحی و معنوی و رسیدن به کمالات آدمی دارد.

موضوعات اخلاقی:

۱- قناعت

در لغت به معنی خرسندی به قسمت و بهره است و خشنود به آنچه از سوی حق روزی آدمی است. صفت قناعت در آدمی نردبانی از تعالی و ترقی می‌نهد تا به غیر حق توجه نکند زیرا قناعت در آدم‌های متوکل بیشتر خود را نشان می‌دهد و انسان‌های متوکل نیز نسبت به غیر متوکلان روحی آرام‌تر دارند. درباره قناعت به دلیل اهمیت این صفت در آدمی مطالب زیادی نوشته‌اند و نکات ارزنده‌ای بیان داشته‌اند. ابوسعید ابوالخیر می‌گوید:

«ای انسان قناعت کن اگر بسان یونس در قعر دریایی چون در شکم ماهی هستی
خشنود باش و اگر چون یوسف زیباروی در قعر چاه افتاده‌ای قناعت کن.» (محمد بن
منور، ۱۳۸۶: ۱۵۴)

فراغت در قناعت هر که دارد ز مهر و مه کلاهش ترک دارد
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۵)

حافظ قناعت را نیکوتر و سرآمدتر از عمل کیمیاگری می‌داند و گویا باور دارد که
قناعت خود گنج بی‌بدیل و زر تمام ناشدنی است:

حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری است
(حافظ، ۱۳۶۱: ۲۴۷)

عطار نیشابوری قناعت را ملکی می‌داند که هیچ ملکی نمی‌تواند در کمیت با آن
برابری نماید:

ترک گفتم من سفر یکبارگی عزلتی جویم از این آوارگی
هیچکس را در جهان بحر و بر از قناعت نیست ملکی بیشتر
(عطار، ۱۳۸۶: ۳۲۴)

قناعت از واژگان کلیدی در اخلاق عرفانی است؛ بندگی به داشته و رضایت به آنچه
نهادۀ خالق مطلق است که ثمرات فراوانی بر آدمی فراهم می‌دارد. بیدل دهلوی از
شاعران عارفی است که در این خصوص داد سخن داده است. بیدل بر آن است که
قناعت موجب آرامش خاطر و روح و روان آدمی می‌گردد و چونان گوهری ارزشمند
است که انسان را از دیگران بی‌نیاز می‌دارد.

او یقین دارد که نبود صفت قناعت در آدمی موجب خواری و زبونی وی می‌گردد
زیرا فردی که قناعت نداشته باشد به ناچار باید دست نیاز به هموعان و اغیار دراز کند
و اجابت یا عدم اجابت، هر دو موجب مذلت می‌گردد:

به هر بی‌دستگاهی گر به قسمت می‌شدم قانع کف خود دامن صحرای امکان بود در دستم

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۰۰۴)

بیدل توصیفات دل‌انگیزی از آن دارد و با روح عارفانه و شاعرانه این صفت را به نیکی در دستگاه تخیل و تمثیل چنین توصیف می‌دارد که:

قانع صفتان بیدل بر مائده قسمت چون موج گهر بالند از خوردن پهلوها
(همان: ۹۸)

یا:

بر قسمت فتاده کس ار پشت پا زند نی می خلد به ناخنش از خوان بوریا
(همان: ۱۶۹)

یا:

همچو اهل قبر بیدل بی نفس باشی خوش است تا نبندد رشته‌ات بر ساز گردون احتیاج
(همان: ۴۹۸)

۲- مذمت حرص و طمع

حرص در لغت به معنی آز و آزمندی است و آن ضد قناعت است. آز و طمع موجب دل‌مشغولی آدمی می‌گردد و در گذر زمان او را از توجه به علت خلقت و بندگی خدا دور و انبان دل را از تعلقات پر می‌دارد؛ چیزی که ناچیز است و به تعبیر قرآنی «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» است. جریان زندگی مور مثل نیکی است بر عدم داشتن طمع، آنگاه که مور با مشقت فراوان دانه از هر جای می‌رباید، در لانه خویش می‌نهد ولی با یک توفان و وزش بادی هیچ چیزی برقرار نمی‌ماند. عطار این مثل را به نیکی به تصویر می‌کشد که:

نه او ماند نه آن حرصش که پیش است کدامین خواجه صد درویش پیش است

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۹)

حرص، صفت ناپسندی در وجود آدمی است که روح و روان وی را به تلاطم و ناآرامی سوق می‌دهد و از جهات گوناگون بر شخص حریص تأثیرات منفی به جای می‌گذارد.

طمع و حرص از جمله موانع وصول آدمی به مراتب کمال است زیرا آنچه که موجب حرص می‌گردد توجه به تعلقات دنیوی است؛ چیزی که در قاموس عرفان و طریقت و نیز شریعت آن را مذموم دانسته‌اند. بیدل از حرص و طمع به فضولی‌های طبع تعبیر می‌کند و بر این باور است که هرچه زر و سیم آدمی بیشتر باشد نه تنها از احتیاج نمی‌کاهد بلکه نیاز را نیز بیشتر می‌کند:

در خور جاهست ابرام فضولی‌های طبع سیم و زر چون بیش شد می‌گردد افزون احتیاج
(بیدل، ۱۳۸۶: ۴۹۸)

جلوه‌های طمع به اشکال گوناگون و شاید بتوان گفت به میزان مخلوقات اطراف و دست‌یافتنی آدمی است. گاه سلطنت و جاه و گاه اموال و هرچیز دیگری می‌تواند باشد که از دید بیدل مذموم و غیرقابل نازش و پذیرش است.

هوس کلاه شاهی زسرت برآر بیدل به چه نازد استخوانی که بر او هما نشسته
(همان: ۱۲۸۶)

بیدل این صفت مذموم را در تمام دوران حیات آدمی جاری می‌داند و چه بسا هرچه سن آدمی بیشتر می‌گردد و دارایی‌ها نیز افزونی پیدا می‌کند، این صفت بیشتر خود را نشان می‌دهد و او را از مسیر اخلاق متعالی و عدم تعلق دور می‌دارد.

قامت پیری ز حرصت شد کمینگاه امل ورنه خم گردیدنت بر هر دو عالم پشت پاست
(همان: ۴۳۰)

یا:

صیادی هوس چقدر ننگ فطرت است شاهین حرص می‌پرد و چنگلیش نیست
(همان: ۳۷۹)

۳- مناعت طبع

توجه به این نکته که آدمی از جایگاه ویژه‌ای در میان مخلوقات برخوردار است و این چند روز هستی به نصّ قرآن برای آزمایش و ابتلای آدمی است و علت آفرینش نیز

عبادت و معرفت است که «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» باید طبع بلندی داشت و سر به هیچ تعلقی فرو نیاورد تا با قطع علایق مادی بتوان زمینه رشد و تعالی اخلاق و وصول به حقیقت را فراهم داشت، در غزلیات بیدل مورد توجه بوده است. بیدل نه تنها خارج از وجود آدمی بلکه ترک تعلق خود را نیز گوشزد می‌کند و باور دارد که اگر نه چنین باشد آدمی صید هوا می‌گردد که:

گر ز خود رستی نه صید است و نه دام چون شرر از سنگ بر در زد هوا
(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۲۸۶)

او بی‌نیازی خود را در حالی که همه جا پر از نیازمندان در انتظار است، قیامت می‌خواند:

چه قیامت است یارب به جهان بی‌نیازی که ز غیب تا شهادت همه جا گدا نشسته
(همان)

او غنای حقیقی را در ترک حاجت می‌داند و می‌گوید:

بی‌تمیزی از مذلت فارغ است تا ز حاجت نیستی آگه، غناست
(همان: ۴۶۸)

بیدل از جوشش مردمان در به دست آوردن لقمه‌ای، سخت در شگفت است و کار سترگ را مناعت طبع و نمود بی‌نیازی می‌داند:

خلق را بر سر هر لقمه ز بس سرشکنی است ناشتا گرشکنی قلعه خیرشکنی است
(همان: ۳۶۴)

۴- دنیاگریزی و عدم تعلق

حب دنیا و مافیها مانع‌ترین تعلق آدمی در وصول به کمالات معنوی است، به همین دلیل دوستی دنیا را سرآمدترین خطاها دانسته‌اند که: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». در آموزه‌های دینی و آیات الهی و احادیث معصومین نسبت به عدم دوستی دنیا سفارش و

تأکید فراوان شده است. رسول خدا(ص) فرموده است که «مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا أَضْرَّ بِآخِرَتِهِ» هرکس دنیایش را دوست دارد به آخرتش ضرر و زیان رسانده است (میزان الحکمه، ۱۳۸۰: ۱۹۱)

قرآن کریم کسانی را که طغیان کنند و زندگی دنیایی را برگزینند جهنمی می‌داند: «فَأَمْشَا مَنْ طَغَىٰ ۖ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۖ» (نازعات / ۳۷-۳۹)

بیدل بر این اندیشه است که هر ذلتی که بر آدمی می‌رسد از توجهات دنیوی است پس به ترک هستی سفارش می‌کند تا موجب نجات گردد.

ترک هستی کن و از ذلت حاجت به در آی تا نفس باب سؤال است غنا در به در است (بیدل، ۱۳۸۶: ۳۸۶)

در اندیشه بیدل رستن از کلفت کده جسم به منزله نجات و رشد و بالندگی است؛ چونان که نهال از خاک به درآید و رشد و طراوت یابد.

جهدی که ز کلفت کده جسم برآیی هر دانه که از خاک برون جست نهال است (همان: ۳۶۳)

غرور اقسام گوناگونی دارد گاه از داشته‌هاست و گاه از نداشته‌های کاذب که هر دو آفت در وجود آدمی در رسیدن به معارف و کمالات است. بیدل که در قاب معرفت تصویر دل‌انگیزی دارد به این نکته اهمیت زیادی داده، در غزلیات پر شورش این نکته را بایسته گوشزد کرده است.

مرا معاینه شد ز اختلاط قمری و سرو که خاکساری و آزادگی هم آغوشند (همان: ۱۸۰)

خست و بخیلی نیز از جمله نموده‌های شیطانی در وجود آدمی است و ایشار یکی از نشانه‌های انسان‌های صاحب‌دل و اهل معرفت است که اگر کسی این صفت را در خود نداشته باشد بی‌شک نقص اخلاقی اوست.

بیدل بر این پندار است که طبع ممسک و خسیس محل امید نیست.

بیدل کرم از طینت ممسک نتوان خواست چون بحر به ساحل نتراود زگهر گنج
(بیدل، ۱۳۸۶: ۵۰۰)

یا:

حیف است با ساز غنا مغلوب خست زیستن تیغ ظفر در پنجه‌ات دستی نمی‌یازی چرا
(همان: ۱۰۰۰)

او اخم و چین صورت را که نمود غرور است، به هنگام تظاهر به داشتن دانش به
سخره می‌گیرد و می‌سراید:

ساده دل از کبر دانش ترش‌رویی می‌کند جوهر اینجا چین ابرو می‌شود شمشیر را
(همان: ۱۰۵)

بیدل خویش را چون موجی می‌داند که از دام تعلق رهاست:

همچون موج از تهمت دام تعلق فارغیم دامن ما را شکست رنگ چین گردیده است
(همان: ۴۷۸)

در نگاه بیدل دنیا هیچ است و در ظرف خود جز عدم هیچ چیزی ندارد چنانکه
آدمی درویش در این روزبازار وارد می‌شود، درویش نیز می‌رود؛ پس دلدادگی به هیچ
چیزی نمی‌ارزد.

عالم اسباب هستی چون عدم چیزی نداشت هرکه را دیدیم درویش آمد و درویش رفت
(همان: ۴۱۷)

هوا و هوس هر مصیبتی را بر آدمی وارد می‌کند و رهایی از تعلقات دنیوی و
هوس‌های آن موجب نجات و رهایی می‌شود:

عنان ز چنگ هوس و استان که بر رخ بحر هواست باعث شمشیر برکشیدن موج
(بیدل، ۱۳۸۶: ۴۹۷)

۵- توجه به ناتوانان و دستگیری از عاجزان و آزار ندادن کسان

یکی از افعال اخلاقی در وجود آدمی توجه به هموعان بویژه به ضعیفان است، تا جایی که در کلام معصوم (علیه السلام) چنین آمده است که: اگر کسی شب به صبح رساند ولی در اندیشه مسلمانان نباشد، مسلمان نخواهد بود. در سیره بزرگان دین این اندیشه و فعل پیوسته بیان شده است؛ پیمان حلف الفضول که در زمان پیامبر اکرم تحقق یافت بر این اندیشه صورت گرفت که یاریگر بیچارگان و ناتوانان باشند. بیدل تصاویر و پیام‌های جالبی در این خصوص دارد. او توصیه می‌دارد که آزار کسی را پیشه مکن.

چون صبح مجو طاقت آزار کس از ما کم نیست که ما را به درآرد نفس از ما (همان: ۱۴۸)

یا:

شرمی از آزار دل‌ها کن که در ملک وفا بهر ناموس مروّت رنگ هم نشکستن است (همان: ۳۹۰)

او بر این اندیشه است که نباید از سوز اشک شخص ناتوان غافل بود زیرا در نهایت اثر خواهد نهاد و گرفتار خواهد کرد:

بی‌ادب از سوز اشک عاجزان توان گذشت آبله در پا اگر بشکست صحرا آتش است (همان: ۳۸۰)

یا:

به چشم کم منگر بیدل ستم‌زده را که آبروی محبت به دیده نم اوست (همان: ۴۲۷)

۶- خاموشی و سنجیده‌گویی

کم‌گویی و سنجیده‌گویی یکی از محاسن اخلاقی است زیرا پرگویی نتیجه نداشتن اندیشه است و چون آدمی بی‌تفکر سخن گوید، گاه تیری را ماند که هم‌گوینده و هم‌شنونده را متألم می‌سازد. علی (ع) از سخنی که سنجیده نباشد به تیر توصیف می‌کند و

می‌فرماید: «رُبَّ كَلَامٍ أَنْفَذُ مِنْ سَهَامٍ» (میزان الحکمه، ۱۳۸۱: ۴۴۸) و هم می‌فرماید: بر تو باد دوری از پرگویی زیرا موجب بروز لغزش‌ها و زایش آزرده‌گی‌ها می‌گردد: «إِبَاكٌ وَ كَثْرَةُ الْكَلَامِ فَأَنَّهُ يَكْثُرُ الزَّلَلُ وَ يورث المَلَلُ» (همان: ۴۴۹)

بیدل به این نکته اخلاقی فراوان توجه دارد و ابیات فراوانی را در این خصوص سروده است. او کلام دل را نکوتر از کلام زبان می‌داند و بر این اندیشه است که پرگویی آدمی را از وصول به تحقیق باز می‌دارد:

گفتگو از معنی تحقیق دارد غافلت اندکی خاموش شو تا دل زبان پیدا کند
(بیدل، ۱۳۸۶: ۷۱۰)

او غلبه بر حریفان را از رهگذر خاموشی می‌داند:

بر حریفان از خموشی غالبیم گر نباشد بحث ما الزام ما
(همان: ۱۰۵)

و نیز خاموشی صفت دل‌های روشن است:

خاموشی آینه‌دار معنی روشن‌دلی است نیست بیدل چاره از پاس نفس آینه را
(همان: ۱۰۳)

بیدل راحتی را در خاموشی می‌داند:

خموش بیدل اگر راحت آرزو داری که هست کم نفسی مانع تپیدن موج
(همان: ۵۰۱)

او بر این باور است که جواهر ناپیدا با خاموشی پیدا می‌آید و احیای معانی از رهگذر خاموشی به دست می‌آید:

بیدل احیای معانی به خموشی کردم نفس سوخته اعجاز مسیحای دل است
(بیدل، ۱۳۸۶: ۴۲۹)

و نهایت اینکه بسیاری از مشکلات او از طریق خاموشی حل شده است:

شمع خامش وارهد از اشک و آه و سوختن
بی زبان بودن چه مشکل‌ها که آسانم نکرد
(همان: ۷۷۸)

۷- تواضع و فروتنی

تواضع و خشوع از صفات عالی انسان و از خصایص انسان‌های وارسته است زیرا ضعف ذاتی بشر که در کلام الهی بدان اشاره شده است هیچ‌گاه بر غیر تواضع شایسته نیست. تکبر تنها از آن‌الله‌اکبری است که جمله آفاق و انفس از اوست. کلام الهی صاحب رسالت را چنین خطاب می‌دارد که: ای رسول اگر درشت‌خوی بودی، هر آینه مردمان از کنارت می‌جهیدند و به دیگر سوی می‌رفتند. این خلق و خصیصه باید در وجود آدمی جای گیرد و تمکین یابد. «و لَوْ كُنْتَ غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران/ ۱۵۹)
بیدل تواضع و افتادگی را سربلندی می‌داند:

افتادگی است سرمه آواز سرکشان
در بند ناله نیست نیستان بوریا
(همان: ۱۶۹)

و نیز آسودگی ماندگار و رونق‌دار را خاکساری و فروتنی می‌داند:
تا شود بیدل به نامت سکه آسودگی
خاکساری در نگین باید چو نقش پا گرفت
(همان: ۴۲۲)

نتیجه‌گیری:

قالب غزل بیشتر به معاشقه و مغازله و بیان عواطف اختصاص دارد و کمتر به ظهور نوع‌های ادبی دیگر مربوط است، ولی در شعر بیدل غزل در خدمت معارف انسانی و اخلاقی قرار گرفته است. او در این قالب کوشش کرده است تا نوعی ادب تعلیمی را در حوزه اخلاق و معارف انسانی القاء نماید. ارسال‌المثل‌های دلپذیر و اسلوب معادله‌های جالب توجه در اشعار بیدل به شکلی زیبا در خدمت بیان مسائل اخلاقی درآمده است. موضوعات اخلاقی و معرفتی که در میان صوفیه و علاقه‌مندان به این ساخت در آثار منشور پیوسته مورد توجه بوده است در اشعار بیدل کاملاً محل ظهور

یافته است. بیدل به مسائل اخلاقی بسیار متنوعی توجه داشته است او موضوعات فراوانی چون: تواضع و فروتنی، عدم توجه به دنیا، داشتن مناعت طبع، ظلم‌ستیزی، دستگیری از مظلوم و ستم‌دیده، تکریم اهل معرفت و بسیاری از موضوعات اخلاقی را در اشعار خود آورده است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن‌منور، محمد. (۱۳۶۶). اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه.
- ۳- بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر. (۱۳۸۶). دیوان غزلیات، به تصحیح علی‌اکبر بهداروند، تهران: انتشارات نگاه.
- ۴- حافظ شیرازی. (۱۳۶۱). دیوان اشعار، به تصحیح سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، انتشارات جاویدان.
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه و دانشگاه تهران.
- ۶- ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۱). میزان الحکمة، به تلخیص سیدحمید حسینی، قم: مؤسسه دارالحديث.
- ۷- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین. (۱۳۸۶). عوارف المعارف، مترجم ابومنصور بن عبدالمومن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- طوسی، خواجه نصیر‌الدین. (۱۳۶۹). اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.

- ۱۰- ----- (۱۳۸۶). اسرارنامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۱- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۷). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: انتشارات زوآر.
- ۱۲- نیشابوری، رضی الدین محمد (۱۳۴۱). مکارم اخلاق، انتشارات دانشگاه تهران.

References:

- 1- The Holy Quran
- 2- Ibne Monawwar, Muhammad, (1366). Asrar al-Towhid, prefaced by Shafi'i Kadkani, Agah Publications.
- 3- Bidel Dehlavi, (1386). The Divan corrected by Behdarvand, Negah Publications.
- 4-Hafiz Shirazi (1361) Divan of poetry, corrected by Seeyed Abolghasem Anjavi Shirazi. Javidan publications.
- 5-Dekhoda Loghatnameh, Loghatnameh Institute and university of Tehran.
- 6- Reyshahri, Mohammad, (1381). Mizan al-Hekmah, abridged by Seyyed Hamid Husseini, Dar al-Hadith Institute.
- 7 - Sohrawardi, Sheikh Shahaboddin. (1386). avaref almeref, translator Abu Mansur al-Isfahani abdal momen, thanks to the efforts of Qasim Ansari, Scientific and Cultural Publication
- 8- Tousi, Khwaja Nassir al-Din, (1369). Akhlaq-e Nasserri, corrected by Mojtaba Minavi (4th ed.), Tahqiqat-e Farhangi Institute.
- 9-Attar Neyshabouri, Farid al-Din , (1386). Mosibatnameh. Corrected by Shafi'i Kadkani.
- 10-Attar Neyshabouri, Razi al-Din Mohammad, (1341). Makarem Akhlaq, Tehran University Publications.

11- Kashani, Ezz ol-Din Mahmoud, (1387). Mesbah al-Hedayah and Meftah al-Kefayah, corrected by Barzagar Khaleqi and Effat Karbasi, Zavvar Publications.

12 - Neishabouri, Razi al-Din Muhammad. (1341). Moral SHAKIR, Tehran University Press.